



در نمایشگاه آثار
وزیری تابلوهای
پهنآوری را می‌بینی
که بوم نقاشی در
اطراف به چین و
چروک نشسته،
همچون چهره خود
نقاش. اما این
ترک‌های نشسته بر
چهره، نه از پیری،
بلکه از تازیانته‌های
زمانه است

میزانی کوچک از اسطوره آفرینش پیروی شود که، اندیشه خود را درون زمین و بر زمین، با حرکتی که پرمعنا و آنی است حک می‌کند؛
... تماس و آمیزش دست با خاک و یا ماسه به ریشه‌های اصیل ما باز می‌گردد...».

نویسنده در جای دیگری آثار «مدولاری» وزیر را با آثار پولاک و روتکو و کلاپن و گورکی همزمان و هم‌نفس می‌داند.

○ ماریو بوسالی در مقاله‌ای با عنوان «روح سنت در قالب نو» اشاره‌ای دارد به الهام از نقوش و اشکالی که در کمال ظرافت و زیبایی بر سفالینه‌های شوش و سیلک ترسیم شده‌اند. با توجه به دگرگونی‌های «نوار گونه» که از ویژگی‌های هنر لرستان است از دوران هخامنشیان و اشکانیان تا هنر ساسانی، همه جا با شکوه آفرینندگی مردم هنرمندی رو به رو می‌شویم که تأثیر عمیق در زمان و مکان بر جای گذاشته‌اند و درخشندگی‌اش تا مرزهای چین رسیده و حتی در هنر قرون وسطای اروپا نیز نفوذ کرده است.

آفریده‌های وزیر، ناخودآگاهانه، همان احساس تعادل و شادمانی که در سراسر هنر ایران قبل و بعد از ظهور اسلام وجود دارد، از نو مجسم می‌کند.

○ جولیو کارلو آرگان هم اشاره‌ای دارد به این نکته که این مجسمه‌های

هنر مدرن - مدرن به معنی هنر قرن بیستم - در ایران پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد و به طور کلی آن را به سه دوره تقسیم کرده‌اند. نسل اول انگشت شمارند. تعداد نسل دوم دو رقمی و نسل سوم سه رقمی شده‌اند.

محسن وزیری مقدم یادگاری است از پیشگامان و از نسل اول. او از سال ۱۳۲۶ آغاز به کار کرده است. نسل او پایه گذار و جاده صاف‌کن برای جریان هنر مدرن ایران بوده‌اند. چندی پیش یکی از همین پیشگامان، گله‌مندانه می‌گفت: نسل ما مثل دایناسورها ور افتاد!

جامعه و تاریخ معاصر ایران به آنها مدیون است اگر چه همواره در خانه خود کمتر مورد مهر قرار گرفته‌اند.

البته جای شکرش باقی است که پس از سال‌ها غفلت و بی‌مهری امروز شاهد برگزاری نمایشگاهی شایسته از آثار او هستیم. اما برای بهتر شناختن او و آثارش بهتر آن است به فرازهایی هر چند کوتاه از نوشته‌های چند تن از منتقدان صاحب نام جهان اشاره شود. بدیهی است همه آن نوشته‌ها در این مختصر مقاله نمی‌گنجد.

○ لائورا تورکولی وری در مقاله‌ای مفصل با عنوان «جایگاه محسن وزیری در گستره‌ی جهانی هنر معاصر» می‌نویسد: بر جای گذاردن علامت‌ها و نوشته‌هایی ماندگار بر روی ماسه و شن، همانند آن است که به

به مناسبت برگزاری نمایشگاه محسن وزیری مقدم هراس و پرواز در موزه هنرهای معاصر

پرویز کلاتری



پرویز کلاتری
رسال جامع علوم انسانی

خاطراتی داشته‌ایم «بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم» و تا زمانی که شاعر زنده بود از او نپرسیدیم که آن کوچه در کجای شهر بوده است؟ و نرفتیم تا پلاکی بر آن کوچه نصب کنیم و آن کوچه را به نام شاعر شهرمان نام‌گذاری کنیم.

در نمایشگاه آثار وزیری تابلوهای پهناوری را می‌بینی که بوم نقاشی در اطراف به چین و چروک نشسته، همچون چهره خود نقاش. اما این ترک‌های نشسته بر چهره، نه از پیری، بلکه از تازیان‌های زمانه است. چین و چروک اطراف تابلوها حکایت از آوارگی‌ها و سرگردانی‌های او دارد. خدا می‌داند، پس از این که آثارش را از زیر آوار بیرون کشیده است، چندین و چند بار این تابلوها از کلاف جدا شده‌اند تا همراه سرگردانی‌ها و آوارگی‌های هنرمند به این طرف و آن طرف کشیده شوند! او بنا بر ضرورت‌های جدید شهر، خانه خراب شده است، اما شهر مدرن وظیفه خود نمی‌دانسته است کارگاهی مناسب برای هنرمند مدرنش فراهم سازد.

پی‌یر داستانی در مقاله‌اش با عنوان «لحظاتی از تنهایی وزیری» اشاره‌ای دارد به خانه هنرمند: او در خانه کوچکی زندگی می‌کند که ایوانش به باغ بکر بزرگی مشرف است. در چنین جایی کار می‌کند با مجموعه‌ای از...

ایران بنا بر سرشماری سال ۱۳۶۸ یعنی در سالی که وزیری دانش‌آموز بوده فقط ۱۸ میلیون جمعیت داشته و تهران شهر کوچکی بوده است ولی بنا بر ضرورت‌های توسعه، کوچه باغ‌هایش تخریب شدند تا راه برای ماشین هموار گردد. تغییرات کالبدی شهر در روند مدرن‌تیب سبب شد تا سقف خانه بر سر هنرمند مدرن‌تیب آن خراب شود.

وقتی پی‌یر داستانی این مقاله را می‌نوشت هرگز نمی‌دانست که روزی هم ماموران وظیفه‌شناس شهرداری سقف آن خانه‌ی مشرف به باغ بزرگ را بر سر هنرمند خراب خواهند کرد.

شاید مسئله این است: کالبد مدرن شهر در ستیز با روح مدرن خودش! روح شهر در شعر و هنر و نقاشی تجلی می‌کند. مثلاً همه ما با این شعر



پی‌یر دستانی در مقاله‌اش با عنوان «لحظاتی از تنهایی وزیر» اشاره‌ای دارد به خانه هنرمند: او در خانه کوچکی زندگی می‌کند که ایوانش به باغ بکر بزرگی مشرف است. در چنین جایی کار می‌کند با مجموعه‌ای از...



کاپیتالیستی رسیده است. فرض کنیم جای این دو هنرمند عوض می‌شد مثلاً آقای ریشر در ایران به دنیا آمده بود در بابلسر یا علی شاه عوض! وزیری هم در وایمار که سنت مدرنیسم را از مدرسه باهاس پشت سر داشته است و یا مثلاً در برلین که زادگاه آقای ریشر بوده است. این دو هنرمند چه سرنوشتی می‌داشتند؟ اگر آقای ریشر در بابلسر به دنیا آمده بود احتمالاً در حومه بابلسر در همان محله‌ای که ماشین‌های وانت و کامیون‌ها را صاف کاری و نقاشی می‌کنند، نقاش رئالیست توانایی شد که چشم‌اندازهای زیبایی از مازندران - دریا و جنگل - را پشت وانت‌ها نقاشی می‌کرد و احياناً به مدد خوش‌نویسی، شعری یا کلامی شاعرانه را متناسب با حال و احوال رانندگان بر آن می‌نوشت؛ چون «شبگرد تنهای شب»

و اگر محسن وزیری مقدم در برلین به دنیا آمده بود چه بسا یکی از مجسمه‌هایش در میدان مجاور دوازه براند نیورگ نصب می‌شد و آن میدان نیز به نام او نام‌گذاری می‌شد و آثارش در موزه‌ای اختصاصی نگهداری می‌شد. در هر صورت جای شکرش باقی است که پس از این همه سال غفلت، نمایشگاهی از آثارش را آنچنان که شایسته اوست دیدیم. از همین حالا می‌بینیم که در روز پایانی نمایشگاه، پیر مرد بساطش را جمع می‌کند، خسته و نفس‌زنان نقاشی‌ها را از کلاف باز می‌کند تا در گوشه‌ای انبار شود. آیا باز هم فرصت تماشای آثارش را خواهیم یافت؟ بی‌گمان موزه‌ای نخواهد داشت.

شب فرا می‌رسد. از دل و زبان او زمزمه می‌کنیم: به کجای این شب تیره بیاویزم قباي ژنده خود را؟

اسکلتی آشفته همچون بقایای سوخته و تحلیل رفته هیولای پیشاتاریخی - موجودات غریب ما قبل توفان نوح را به ذهن می‌آورند.

○ آلبرتوموراویا در مقاله‌ای با عنوان «طنین گذشته در هنر وزیری» می‌نویسد:

این نقاشی‌ها بر دنیای درونی دلالت می‌کند که میان عناصر تهدیدکننده و تهدید شونده تقسیم شده است. بدون اینکه لازم باشد از ثنویت مانوی - نبرد خیر و شر، اهورامزدا و اهریمن - سخن بگوییم. می‌توان از پرواز کبوتر هراسیده در برابر داس‌های تیز و سر برافراشته، حالت روانی انسانی را که در تشویق و اضطراب به سر می‌برد احساس کرد.

○ پی‌یر دستانی در مقاله‌ای با عنوان «لحظاتی از تنهایی وزیر» می‌نویسد:

«گویی وزیری به لسان جانورانی که هنگام درد کشیدن تنهایی اختیار می‌کنند، به خلوت خود پناه برده و از دیگران روی گردانده است تا دغدغه بیان آدمی در برابر بی‌عدالتی شدید و بی‌رحمانه دنیا را به هنرش واگذارد.»

شاید این از بخت خوش وزیری و گرهارد ریشر باشد که به عمد یا از سر تصادف نمایشگاهشان را در یک زمان و در یک مکان به تماشا گذاشتند. هم‌جواری آثار وزیری با آثار گرهارد ریشر در موزه هنرهای معاصر تهران طبعاً مقایسه‌ای را پیش می‌آورد. آن‌ها هر دو متعلق به یک نسل هستند ولی تنها وجه اشتراکشان مربوط می‌شود به نگاه رئالیستی وزیری در آثار دوران دانشجویی‌اش. وزیری با تجربه‌های پی‌گیرش در استفاده مناسب از زیبایی‌شناسی مدرن فاصله بلندی از رئالیسم تا مدرنیسم را پرواز کرده است.

در حالی که آقای ریشر بنا بر مصاحبه‌اش با «رولف گوتتر دیتست» نهایتاً پس از فروپاشی دیوار برلین، از رئالیسم سوسیالیستی به رئالیسم